

## نقد ریشه ساز و کار اجتماعی و استنتاج راهکارهای تغییر وضع موجود

تلاش برای دستیابی به شناخت کارکردهای ذاتی جامعه امروز ایران و انکشاف و استنتاج قانونمندی های آن، پیامد آن درک روش ها، راهبرد ها و راهکاری برون رفت از بن بست ها و تنگناها، فقر و بی حقوقی فراگیر خواهد بود. محافل، تشکل ها و گروه ها در خارج از کشور با تنگناهای عملی و واقعی در برای ایجاد تشکل ها و سازماندهی بدنه اجتماعی طبقه کارگر، معلم و پرستاران، بیکاران و دیگر اقشار مردمی مواجه اند. طبق رویکرد پراکسیس و انضمامی، نظریات و تئوری در هر فعالیت عملی برای سازماندهی و تشکل و تغییر توازن قوای طبقاتی موجود دائماً در حال تغییر و تعمیق هستند. از طرف دیگر نظریات که حاصل درک و دیدگاهها نوین، هستند مجدداً در عمل بکار گرفته می شوند و بصورت پراکسیسی که تلفیقی برتر از عمل - نظر است، در حین فعالیت بر سبک کار و طرز سازماندهی و تغییر توازن طبقاتی مؤثر است. در داخل کشور هم وضع بهتر از آن نیست. به غیر از برخی استثنا های جزئی، گروه ها و محافل، فاقد وحدت نظر و دیدگاه و برنامه عملیاتی، بدون کار مستمر و دراز مدت و پیشرونده و بدون توان تأثیر گذاری در توازن طبقاتی، بدون تأثیر روی بدنه اجتماعی و ایجاد سازماندهی و تشکل روی آن می باشند عموم نیروها بجهت فقدان چشم انداز روشن جهانی، سرکوب مستمر، مشکلات معیشتی، فقدان هماهنگی و برنامه برای کار جمعی، میدانی و آموزشی، درک و شناخت شان از مکانیزم ها و کارکردهای درون ذاتی حکومت و طبقات گسیخته و پراکنده است. نیروی کار در یک کارخانه در مقابل تعطیلی آن یا عقب افتادن حقوق و حذف برخی امتیازات مهم دست به اعتصاب و اعتراض می زنند، که با وعده ها و دریافت بخشی از حقوق و مطالبات خود مجدداً به سر کار باز می گردند. خارج از این اعتراضات مقطعی، سازماندهی و تشکل استخوان دار دائمی و مستمری وجود ندارد. در ازای تورم ۴۵ در صدی سال ۹۸ و همچنین چشم انداز تورم ۴۰ در صدی در سال ۹۹ که در مقابل آن دولت حقوق کارکنان و بازنشستگان را به میزان ۱۵٪ اضافه کرد، که بمعنای تحمیل خط گرسنگی است، هیچ حرکت اعتراضی و متشکل و سراسری و حتی منطقه ای بوقوع نپیوست. بازنشستگان تأمین اجتماعی و کشوری نیز که مشمول این بی حقوقی عظیم و گسترده بودند نیز هیچ حرکت سازمان یافته و اعتراضی بعمل نیاوردند. جمعیت این دو قشر بازنشسته حدود ۵/۵ میلیون نفر است. اما در فراخوان های اعتراضی انجام شده در طول سال ۹۸، توسط حدود ده محفل و تشکل بازنشستگان، بجهت فقدان ارتباط اجتماعی و سازمان یافته با بدنه بازنشستگان بطور معمول حدود ۱۵۰ تا ۴۰۰ نفر در تجمعات شرکت کردند. برخی موارد بسیار استثنا تا ۲۰۰۰ نفر نیز حضور یافته اند اما مثل رعد و برق در آسمان ناپدید و تکرار نگردید. تشکل های بازنشستگان نیز نه تنها قادر به وحدت و یکپارچگی نبوده اند بلکه بعنوان مثال یکی از گروه ها طی دو سال ۳ تا ۴ انشعاب در آن بوقوع پیوست. این نشانگر دیدگاه ها و نظریات شخص و سلیقه ای و داشتن نظریات بخشی و گروهی است که دیدگاه و روش کار خود را ممکنست از یک محفل و یا جریان خاص - نه از آنالیز واقعیت کنون و لزوم پاسخ دهی به آن - کسب کرده باشد. لذا نه تنها چشم انداز وحدت ضعیف است بلکه انشعاب و پراکندگی حتی در این شرایط اسفبار، ریشه های قوی تری دارد. تداوم این وضعیت بمعنی سلب حداقل معیشت و حقوق است. شناخت آسیب های پراکندگی و گسست و عدم توان اثر گذاری و اثر پذیری روی بدنه

اجتماعی و جنبش‌ها نیاز به تلاش و فعالیت همه‌جانبه دارد و در این یادداشت به بخشی از آن پرداخته می‌شود تا در آینده کارهای جامع‌تری صورت پذیرد. رئوس مطالبی که در این نوشتار مطرح می‌شود:

■ (۱) نقد معطوف به موضوع و در راستای تغییر مناسبات اجتماعی و نه شخص است لذا انتقاد باید از هر گونه برخورد شخصی مبرا باشد؛ ما کسی و یا آرای را نقد نمی‌کنیم که ابطال بودن آنرا به کرسی بنشاینم؛ ما نقد می‌کنیم تا همگی به حقیقت نزدیک تر شویم.

■ (۲) هدف نقد تغییر پراکسیس انسانی و واقعیات موجود است. با ایده‌ها با منشأ کلامی و ذهنی رابطه‌ای ندارد. طی یک‌هزار سال در قرون وسطی بحث‌های اسکولاستیک، باعث شد بشر در جهل و عقب‌ماندگی مانده و قادر به تحول اجتماعی یا حتی یک اختراع نشود.

■ (۳) تئوری‌ها و نظریات تنها وقتی ارزشمند است که از واقعیات موجود، نقد آن و ضرورت تغییر در جهان واقعی، استنتاج و استخراج شوند. استفاده و تحمیل نظریات و تئوری‌ها مربوط به دیگر اعصار، قرون و دیگر کشورها و تلاش به شکل دهی مناسبات اجتماعی موجود با آن‌ها، با بن‌بست و ناکامی مواجه می‌شود. علم و تئوری‌ها ثابت و لایتغیر نبوده و تغییرات مدام و دیالکتیکی دارند.

■ (۴) شاخص اثر بخشی و حقانیت نسبی هر محفل، تشکل یا تئوری بستگی به میزان توان سازماندهی و تشکل بدنه اجتماعی: کارگران، معلمان، پرستاران، بیکاران و بازنشستگان و دستیابی آنان به مطالبات تاریخی و طبقاتی‌شان دارد. هر محفل یا جریانی که نقش، کارکرد و اثر بخشی خود در این حوزه و شاخص را پاسخ ندهد در واقع به هیچ چیز پاسخ نداده است.

■ (۵) هر محفل یا گروهی می‌بایست کارکرد مؤثر خود در ایجاد بستر دیدگاه مشترک و وحدت با دیگر محافل را اثبات نماید. در یک مقطع زمانی تا چه میزان در ایجاد وحدت و همبستگی پیشرفت کرده است؟ مسلماً رویکردهای گروه و فرقه‌گرایی قادر به حرکت در این مسیر نیستند.

■ (۶) هر فعالیت، از جمله نقد، نوشته و بیانیه‌ای می‌بایست همبستگی اجتماعی را تقویت، سطح و عمق فعالیت‌ها را گسترش و توازن قدرت طبقاتی را تغییر دهد. اگر دستاورد عملی و پراکسیسی نداشته باشد، تنها جنبه نمایشی و زاید خواهد داشت.

■ (۷) گفتمان‌ها و نقد‌هایی که فاقد شاخص‌های عملکرد در بندهای ۴ و ۵ و ۶ باشند، یعنی حاصل عملکرد آنها تغییر واقعیات، توازن نیروهای طبقاتی و برنامه نیست، فاقد زمینه برای بحث و گفتگو، برای دستیابی به وحدت و عمل مشترک و تفاهم می‌باشند، زیرا گفتگو و نقد به بحث‌های کلام مدرسی تبدیل می‌شود.

کلام و فلسفهٔ مدرسی مبدأ و منشأ خواستگاه خود را ذهن - نه واقعیت - می دانست، این نگرش تا امروزه در بین بسیاری مکاتب مذهبی، غیر مذهبی و ایدئولوژیک و فرقه ای تداوم دارد. یعنی دهها ماه و حتی ده ها سال گفتمان معطوف به ذهن غیر تاریخی ( اصول ازلی و ابدی) بحث می کنند بدون آنکه کمترین تغییری در وضعیت موجود، شرایط اجتماعی و پراتیک انسان ها بهبود حاصل شود. اساساً این گفتگوها ها نه تنها به وحدت نمی رسند چون حرکت از منشأ ذهن - خارج از کنش و فعالیت و پراکسیس - بوده و جنبه متافیزیکی دارد، به فرقه گرایی و انشعاب بیشتر منجر می شود و نمونه های این گسترش گروه گرایی در ایران، که بسیار بیش از همگرایی و وحدت است وجود دارد. نقد و گفتگو تنها به تغییرات واقعی در دستیابی به اهداف، مطالبات جنبش های اجتماعی و سازماندهی و تشکل های واقعی توجه کرده و از افتادن در دام بحث های کلام مدرسی و بی حاصل می بایست پرهیز نمود. با طرح چالش ها، بن بست های موجود اجتماعی و راهکارهای عملی و سبک کار و میزان تغییر واقعیت کنونی، معیار را مشخص و با آن سنجش نماییم. گفتگو و نقد با محفل یا تشکلی قادر نیست، تغییر هر چند کوچک در ارتقای سطح مطالبات و سطح سازمانیابی بدنه اجتماعی نشان دهد، و با صغری و کبری کردن اصول اولیه و ازلی از کتاب های انقلاب های بزرگ و کوچک در دوران مختلف و نقل قول و مشابَهت سازی شرایط اجتماعی - اقتصادی و ضمیمه کردن شعارهای بظاهر رادیکال اما بدون زیر ساخت، نتیجه ای در بر ندارد.

تلاش های نظری و پاسخ به تنگناها و معضلات در دانش جدید و دنیای مدرن، معطوف به تلفیق و انطباق عمل - نظر، پراکسیس، معطوف به حل معضلات و بن بست های واقعی و عینی و اجتماعی است. درنهایت در پراتیک است که انسان باید حقیقت یعنی واقعیت و صحت اندیشه اش در این مقطع زمانی و مکانی را اثبات ؛ کند تا تئوری ها و فعالیت های ذهنی در انطباق با واقعیت عینی به عامل تغییر روابط اجتماعی در جهت منافع طبقه کارگر و عموم مردم منجر گردد. در این راستا، نقد عبارت از کشف تضادهای درونی تکامل اجتماعی و پیدا کردن راه های رفع و حل این تضاد ها به قصد تسریع تکامل اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی است. هدف تغییر مناسبات اجتماعی است و نه تغییر خصلت و شخصیت اشخاص ؛ ما کسی و یا آرای را نقد نمی کنیم که ابطال بودن آنرا به کرسی بنشینیم ؛ ما نقد می کنیم تا به حقیقت نزدیک تر شویم

برای اینکه مبدأ حرکت خود را مشخص کنیم ابتدا وضعیت کنونی را آسیب شناسی می کنیم:

۱- استخراج و استنتاج آلترناتیو عملی و امکانپذیر در برابر نظام های طبقاتی و سرمایه داری عصر حاضر، یک ضرورت مهم است. توضیح اینکه نظام هایی که بعنوان آلترناتیو سرمایه داری چه بصورت کشورهای بنام سوسیالیسم و یا بنام جنبش های رهائی بخش و احزاب که تعداد آنها بالغ بر صدها جریان می شوند ناکام و با شکست مواجه شدند لذا استنتاج آلترناتیو از ساز و کار ها و مکانیزم های جاری و بحران های نظام های سرمایه داری در این دوران با استفاده از تجربیات و جمع بندی ناکامی ها تاریخی گذشته یک وظیفه مبرم برای طرح یک

چشم انداز رهائی بخش و استقرار جامعه نوین سوسیالیستی است و باید انجام شود. بجای طرح عملی سوسیالیسم، تمسک به اظهارات این یا آن شخصیت تاریخی، جدا کردن آن از شرایط اجتماعی مشخص و جهان شمول کردن آن فاقد اثر عملی است.

۲- بجهت پراکندگی گسترده و فقدان دیدگاه، افق و برنامه مشترک چگونگی گذر از معضلات، چالش های نظام های موجود سرمایه داری. می بایست به کار فشرده مشترک جمعی اشخاص، محافل و تشکل هایی که فاقد پیشفرض های ثابت و لامتغیر بوده و ملاک را تغییر عملی در توازن قوای موجود و وضعیت واقعی هستند، پرداخته تا به یک وحدت نظر جمعی و گسترده دست یافت.

۳- اولین و مبرم ترین فلسفه وجودی یک تشکل مدعی طرفدار کارگران و عموم مردم، ارتباط ارگانیک با بدنه اجتماعی کارگران، معلمان، پرستاران، بازنشستگان و دیگر اقشار مردمی و سازماندهی و ایجاد تشکل و دمکراسی جمعی بین آنانست. فقدان ارتباط ارگانیک چالشی است که بدون گذر از آن وظیفه هر نیروی کنش گر و فعال است.

### **ضرورت انکشاف مبانی نظری، تئوری از عمل و واقعیات اجتماعی**

همانطور که گفته شد، تئوری ها و نظریات می بایست از درون فعالیت عملی برای تغییر واقعیات کنونی و جاری استخراج و استنتاج شود. شناخت واقعیات اجتماعی - اقتصادی متدولوژی و ابزار خاص خود را دارد. برای این منظور، مشابهت سازی اجتماعی و تاریخی امکانپذیر نیست. کلیشه پردازی از کتاب ها و گفته های دهه ها و سده های قبل تنها برای اظهار فضل بکار می رود. فلسفه، دانش تئوریک، سوسیالیسم و دیالکتیک برای هر دوران تاریخی و با توجه به تفاوت های اقتصادی - اجتماعی کشورهای مختلف و شرایط مادی حاکم، می بایست بازآفرینی و ساخته شود. اگر بخواهیم برای تحول و تغییر مناسبات اجتماعی، یکبار برای همه ادوار و موقعیت ها، راهکارهای رسیدن به سوسیالیسم، مبانی تئوریک، اهداف عملی و سبک کار را تدوین کرده و در هر مقطعی عملیاتی و اجرا کنیم، با مبانی جامعه شناسی مغایرت دارد. این مقولات و از جمله دیالکتیک، سمت حرکت را به ما نشان می دهد اما یک فرمول نیست. اینان اموری نیستند که یکبار برای همیشه ایجاد و خلق شوند. مارکس و انگلس در همین رابطه در یک مقطع زمانی، در مورد فرانسه و آلمان در نقد « سوسیالیسم آلمانی یا سوسیالیسم "حقیقی" » در مانیفست حزب می نویسند: « ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی فرانسه ادبیاتی که تحت فشار بورژوازی صاحب قدرت بوجود آمد، و جلوه گاه مبارزه علیه این قدرت بود، موقعی به آلمان معرفی شد که بورژوازی در آن کشور، مبارزه اش را تازه با مطلق پرستی فئودالی آغاز کرده بود. فیلسوفان و فیلسوف نمایان و عشاق کلمات زیبا در آلمان، با ولع تمام به این ادبیات یورش بردند، بی آن که بدانند که وقتی که این نوشته ها از فرانسه به آلمان هجرت کرده بود، شرایط اجتماعی فرانسه به همراه این نوشته ها، سفر نکرده بود. این ادبیات فرانسوی، در تماس با شرایط اجتماعی آلمان، کلیه ی اهمیت عملی و فوتی و فوری خود را از دست هشت، و جنبه ای مطلقاً ادبی پیدا کرد». با توجه به این حقایق، سوسیالیسم، دیالکتیک و سبک کار و راهکار مبارزه می بایست بطور انضمامی از متن شرایط انضمامی واقعی و جاری استخراج شوند تکرار جملات و ادبیات گذشته راه نبوده و بن بست است

برای فعالیت عملی در جهت تغییر واقعیات جاری و تدوین تئوری رهائی بخش نیاز است:

الف) متدولوژی شناخت شناسی، درک واقعیات و مؤلفه ها و مکانیزم موجود جامعه، همچنین انکشاف و استنتاج مبانی نظری و تئوری و مقولات جامعه را کسب و با دیالکتیک نفی - نفی چگونگی تحول به اهداف مطلوب را استخراج کنند.

ب) بطور روشمند و با برنامه فعالیت کرده و بتوان با گسترده ترین بدنه اجتماعی ارتباط سازمانیافته برقرار کرد.

ج) با نتایج و جمع بندی فعالیت ها نسبت به مبانی نظری و تئوری خود بازنگری و نظریات خود را اصلاح و تغییر داده و در انطباق با شرایط واقعی قرار دهند

د) تئوری و نظری جدید را مجدد به حوزه عمل اجتماعی برده و با اصلاح سبک کار قبلی خود فعالیت و در جهت ارتقاء ظرفیت همبستگی و سازمانیابی جامعه عمل کنند.

### **روش ها و استراتژی های رهائی بخش بمیزان اهداف اهمیت دارند**

علاوه بر داشتن تعهد و انگیزه های سوسیالیستی و انسانی در از میان برداشتن تضادها، آبر بحران های موجود، معضلات و بن بست های اجتماعی، بهمراه بوجود آورنده آن یعنی نظام سرمایه داری - بعنوان یک نظام طبقاتی - که علی رغم دستاوردهای تاریخی اش که مارکس هم بر آن صحنه گذاشت، ضروری است، بصورت دیالکتیکی جایگزین شود. شناخت رادیکال و واقعی وضع موجود ضروری است. " روش های علم" در شناخت پدیده ها، همچنین روش تحلیل مارکس در شناخت پدیده ها را می بایست فرا گرفت. بطور مسلم می توان گفت که طرح برای ایجاد تحول سوسیالیستی در جامعه، در صورت ضعف در چند یا حتی یک جنبه کلیدی، همانند حکومت ها و احزاب و جنبش های سوسیالیستی گذشته با ناکامی مواجه می شود. لذا پروژه سوسیالیسم می بایست بصورت همه جانبه از تمامی زوایا و جوانب با عمل انقلابی و بصورت روشمند، طرح ریزی شده و همانطور که مارکس می گوید طرح بارها و بارها مورد ارزیابی و تجدید نظر قرار گیرد. در حین اجرا نیز لازمست هراز چند گاهی کلیه فعالیت ها متوقف و نتایج و راهی که پیموده شده، مورد ارزیابی در صورت نیاز اصلاح قرار گیرند.

دیدگاه هایی که بر خلاف دیدگاه مارکسی مؤلفه های اساسی مدرنیته را درک نکرده و با مطلق گرایی و دیدگاه غیر تاریخی تئوری سوسیالیستی را مطلق نموده و کشف آن را یکبار برای تمامی تاریخ کافی می داند، جزو اعتقادات دینی و ماقبل دوران مدرنیته و روشنگری قرار می گیرد، از نظر پروژه مارکس که به عنصر نقاد انقلابی متکی است، کاملاً مردود است. بجای همکاری در پیشبرد پروژه سوسیالیستی بخواهد با مقدس کردن برخی چهره ها، تاریخ را به عقب برگرداند. فراتاریخی کردن مارکس بوسیله هوادارانش، تنها مسیری است که می توان نقش وی را تضعیف یا حذف کرد. دشمنان مارکس، بورژوازی و سرمایه داری با خیل لشکر نمایندگان روشنفکریش قادر به حذف مارکس از زندگی اعصار حاضر نیستند و این مهم تنها توسط

هوادارانش از طریق مطلق کردن، قدسی کردن، پرستش پیامبرانه امکانپذیر است. دور و تسلسل پیروزی و شکست جنبش های سوسیالیستی را با اتخاذ رویکرد مارکسیستی در نقد انتقادی - انقلابی می بایست خاتمه داد. نهاد ها و جوامعی با ایده سوسیالیسم ساخت که پایدار و ماندگار بوده و رشد یابند، مسیر پیموده شده، این اصل فلسفی را به اثبات رساند که خود " مسیر، روش و راه " دستیابی به اهداف به اندازه اهداف کلان و اساسی اهمیت دارد و از هر روش و سبک کار که متناسب با ساختار اهداف و راهکارها اهداف نباشد نمی توان به اهداف سوسیالیسم دست یافت

امروزه رویکرد انقلابی می بایست مبتنی بر جذب کلیه ظرفیت های توانمند و پویا در حوزه های تئوریک - فلسفی و پراتیک پیشروان سوسیالیسمی باشد، که رویکرد پراکسیسی اتخاذ نمودند در عین اینکه بخش های ضعیف و غیر کارآمد میراث آن - از جمله کم بها دادن به دمکراسی و محوریت حقوق انسان - حذف شود. دستیابی به علم و دانش و دستاوردی های نوین بشری، یکی از الزامات ساخت جامعه سوسیالیستی است. بدون نفی کلیه پیش داوری ها بنام سوسیالیسم، اقتباس و نقل قول از این یا آن رهبر سوسیالیستی و نشانیدن آن بجای درک علمی و شناخت مکانیزم ها و کارکردهای درون ذاتی حکومت و طبقات و کشف آلترناتیو انضمامی مطابق شرایط انضمامی نظریه رهائی بخش و جنبش سراسری تبدیل نمی شود و ناکارآمد و با پای چوبین از رفتن باز می ماند. نظریه رهائی بخش از درون شرایط امروز باید ساخته و سراسری شده و گسترش یابد. اعتقاد و استناد مقدس نظریات پیشروان سوسیالیسم ملاطی نیست که بتوان همبستگی سراسری اجتماعی را پایه ریزی کند. جامعه ما و جهان به نظام نوین و رهائی بخش سوسیالیستی نیاز دارد.

هاشم نیافر

۹۸/۱۲/۲۱